

استان‌ها در ایران؛ ریشه‌ها و ریشه‌ها

نگاهی به ریشه‌ها

با تمام علاقه و توجهی که سیاست در ایران از بروز انقلاب اسلامی به بعد به خود جلب کرده است، یکی از عواملی که تقریباً هیچ‌گونه توجهی به آن نشده، سیاست‌های محلی است. این بی‌توجهی خواهی نخواهی درک و فهم ما را از ایران معاصر محدود می‌سازد، چرا که دقیقاً در همین سطح محلی است که سیاست‌های دولتی به مرحله اجرا گذاشته شده، مورد بحث واقع می‌شود، با مقاومت‌هایی روبرو می‌شود، تغییر شکل می‌یابد، و یا مورد تجدید نظر واقع می‌شود.^۱ با شروع روند ساختمان یک دولت متمرکز در دوران رضاشاه، تهران به نحو روزافزونی عرصه حیات سیاسی، تجاری و فرهنگی ایران را تحت تسلط خود درآورد.^۲ بسیاری از نخبگان غربگرای کشور نیز در پایشخت زندگی می‌کردند. انقلاب ۱۳۵۷ تا حدودی یک انقلاب توده‌وار بود هر ضد این نخبگان غربگرا^۳. و در این میان بخش مهمی از نخبگان جدید را کسانی تشکیل دادند که ریشه‌های اجتماعی و خانوادگی آنها خارج از تهران قرار داشت. «تجربه مشارکت در فعالیت‌ها سیاسی توده‌ای» برای بسیاری از مردم عادی «احساس در حاشیه سیاست قرار داشتن» را از بین برد.^۴ در حالی که دولت جدید برآن بوده است فاصله موجود میان فقیر و غنی را کاهش دهد - البته بدون موفقیت چندانی^۵ - کاستن از فاصله موجود میان استان‌های محروم و ثروتمند را نیز در نظر داشته است.^۶ مقام و مرتبت جدیدی که ولایات در حیات ملی ایران یافته‌اند با شناسایی بیشتری از تنوع قومی و زبانی موجود در

ایران توأم بوده است و در عین حال در کنار آن در پی مشارکت عمومی در انقلاب و جنگ علقه های گسترده تری نیز مردم کشور را با هر پیش زمینه قومی یا زبانی ای که دارند، به یکدیگر نزدیک ساخته است.^۷

در دوره قاجار، تبریز، یعنی دومین شهر ایران آن دوره که زبان غالب در آن نیز فارسی نبود، اهمیتی یافت همچون پایتخت کشور. ولیعهد با دربار خود در تبریز اقامت گزید و تبریز نیز همانند تهران دارالسلطنه لقب داشت. ترکی آذری هم در دربار تبریز و هم در دربار تهران رایج بود و مظفرالدین شاه که بخش عمده زندگانی خود را در تبریز گذرانده بود، فارسی را با لهجه ترکی صحبت می کرد.^۸ در دوره رضاشاه و پسرش، ناسیونالیسم ایرانی به ایدئولوژی رسمی کشور تبدیل شد و دیگر زبان های رایج در ایران مورد بی توجهی دولتی قرار گرفتند.^۹ انقلاب اسلامی موقعیت زبان های غیر فارسی را تا حدودی دگرگون ساخت، زیرا جهان بینی اسلامی که ملت را بیشتر مجمعی از دین باوران می پندارد تا مجمعی از مردمانی که به یک زبان سخن می گویند، ناسیونالیسم را چندان بها نمی دهد.^{۱۰} بر اساس اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی، «اگر چه «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است... ولی استفاده از زبان های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است»^{۱۱}.

ارتقاء مرتبه ولایات در حیات اجتماعی کشور همچنین شناسایی بیشتر تنوع زبانی ایران،^{۱۲} باعث آن شده است که بررسی سیاست های محلی و به ویژه روابط حاشیه-مرکز در آذربایجان، یکی از مناطقی که اکثر مردم آن به ترکی صحبت می کنند، اهمیت خاصی بیابد.^{۱۳} علاوه بر این، استقلال جمهوری آذربایجان، یکی از جماهیر سابق شوروی، در ۱۹۹۲ نیز باعث آن شده است رابطه تهران و استان آذربایجان تا حدودی یک بُعد فراملی بیابد، چرا که برخی آزرؤسای جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران را بخش جداشده ای از خود تلقی می کنند.^{۱۴}

با این حال، در سخن گفتن از مناطق حاشیه ای، بخش هایی را می توان یافت که خود در رابطه با کل آن منطقه وجهی حاشیه ای دارند، مثلاً اسکاتلند را می توان در نظر آورد که خود نسبت به کل بریتانیا در رابطه ای حاشیه ای قرار دارد و جزایر شتلند آن خود حاشیه ای بر این حاشیه. این گونه حاشیه های «داخلی» یا «حاشیه هایی در دل یک حاشیه» با مرکز ملی و همچنین مرکز حاشیه ای رابطه ای مثلث گونه ایجاد می کنند.^{۱۵} شهر و منطقه اردبیل، در دل آذربایجان ایران خود نمونه ای است از این موضوع. اردبیل نیز مانند تبریز-مرکز استان- در رابطه با تهران در تناسبی حاشیه ای قرار دارد. ولی اهالی آن معمولاً بر این باور بوده اند که مورد بی توجهی مقامات استان در تبریز نیز قرار داشتند. حاصل آن که مردمان اردبیل از دیرباز خواهان آن بودند که خود نیز تشکیل یک استان را بدهند، آرزویی که بالاخره در سال ۱۳۷۲ به تحقق پیوست. این که خواسته تشکیل یک استان جدید از دل یک شهر سربرآورد در تفاوت عمده ای ریشه دارد که بین نظام های اداری محلی در خاورمیانه و در غرب وجود

دارد، یعنی به معنای آن که در خاورمیانه واحد اداری حقیقی شهر است با حوزه ای پیرامونی که بدان وابسته است، حال آن که در غرب، واحد اداری منطقه ای است که در نهایت مرکزی نیز بدان اختصاص داده می شود.^{۱۶}

هدف از این نوشته بررسی تحولاتی است که به ایجاد استان اردبیل منجر شد. بحث اصلی این بررسی آن است که نشان دهد سعی و تلاش اردبیلی ها در به کار گرفتن امکانات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، همچنین تحولات ناشی از فروپاشی شوروی باعث شد که آن ها بتوانند دولت ایران را به برآوردن خواسته دیرینه شان متقاعد سازند. در پایان این بررسی نیز تبعات گسترده تر این واقعه از لحاظ تصمیم شناخت ما از سیاست و همچنین روابط بین دولت و جامعه در ایران معاصر مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

اردبیل در آذربایجان

اردبیل یکی از قدیمی ترین شهرهای ایران است. در آذوار پیش از اسلام یکی از مراکز عمده دین زردشتی بوده است و حتی گفته می شود که زادگاه زردشت نیز در همان حدود بوده است. براساس روایتی اسلامی کوه سیلان که در نزدیکی اردبیل قرار دارد، مدفن یکی از پیامبران را در میان دارد. اردبیل در قرون میانه رونق خاصی داشت و در چند قرن اول حاکمیت اسلام پایتخت آذربایجان به شمار می رفت. حتی پس از اهمیت یافتن تبریز هم اهمیت خود را به عنوان یکی از مراکز تجاری حفظ کرد و با استقرار طریقت صفوی در آن شهر، اهمیت دینی خاصی نیویافت.^{۱۷} شاه اسماعیل اول که خود یکی از مشایخ این طریقت بود، در اوایل قرن شانزدهم میلادی وحدت ایران را اعاده کرد و در ۱۵۰۱ تاج شاهی بر سر نهاد. ولی طولی نکشید که صفوی ها مجبور شدند در مقام مقابله با دست اندازی های مستمر عثمانی ها، پایتخت خود را به قزوین و سپس به اصفهان منتقل کنند. از این رو اردبیل را به نوعی گهواره دولت ایران و به عنوان ضلع اول که امروزه اصطلاحاً «آذربایجان» می توان تلقی کرد.^{۱۸} در دوره قاجار، اردبیل تحت الشعاع تبریز قرار گرفت.^{۱۹} چرا که در آن ایام، تبریز نه فقط کرسی ولایت عهد بود بلکه مرکز عمده تجارت ایران و همچنین دروازه ای بر تبادل فکری کشور با اندیشه های جدیدی بود که از امپراطوری عثمانی و قفقاز نشأت می گرفت.^{۲۰} حال آنکه در مقایسه، اردبیل عمیقاً شهری غیرتجاری و عمدتاً دینی باقی ماند، یعنی همان «دارالارشاد» که از دوره صفویه بدان شهرت داشت. از دیرباز عزاداری های محرم اردبیل از شهرتی خاص در کل ایران برخوردار بود و مشارکت عمومی در این مراسم بیش از هر جای دیگر^{۲۱}. یکی از مراسمی که در این ایام به عمل می آمد، مراسم قمه زنی بود که تا حدودی از ویژگی های خاص این منطقه به شمار می آمد.^{۲۲} البته از دیرباز بسیاری از مراجع عمده شیعی در مورد حسن و قبح این مراسم آرا متفاوتی داشته و برخی آن را از لحاظ بهداشتی یا تعالیم اسلام مغایر دانسته اند^{۲۳}، ولی با توجه به ریشه های عمیق این مراسم در میان

مردم معمولاً روحانیان تمایلی به منع آن نداشتند. رضاشاه نیز در دوران حکمروایی خود، این مراسم را ممنوع اعلام داشت. ولی این سنت با کناره گیری وی از نوربرقرار شد. به هر حال، این مراسم به یکی از عناصر عمده احساس غرور محلی اردبیلی ها تبدیل شد. همان گونه که ملاحظه خواهد شد، این احساس همراهی و هماهنگی با آنچه مایکل فشر «یارادایم کریلا»^{۲۵} نامیده است، اهالی اردبیل را از امکانات و توانایی های فرهنگی نیرومندی برخوردار ساخته که خود را نخست در جنگ ایران و عراق و آنگاه در مبارزه ای که برای استان شدن در گرفت، نشان داد. ولی برای درک انگیزه های نهفته در جدایی از تبریز بیش از هر چیز نگاهی به شیوه های اداری محلی ایران لازم است.

نظام اداری محلی در ایران

از اواخر قرن نوزدهم تا سال ۱۳۱۶ ایران از نقطه نظر محلی به چند ایالت اصلی و تعدادی ولایت کوچک تر تقسیم می شد^{۲۶}، ولی «تعداد مناطق کوچک تر، مرزهای جغرافیایی و موقعیت اداری آنها متغیر بوده»^{۲۷}. برخی از ولایات بخشی از یک ایالت محسوب می شدند و در حوزه حکمرانی مرکز ایالتی قرار می گرفتند و برخی دیگر مستقیماً به تهران وابسته بودند. حکمران یک ایالت (که گاهی مملکت نیز نامیده می شد) والی لقب داشت و فرماندار یک ولایت نیز حاکم^{۲۸}. حکومت هر یک از این حوزه ها را دولت مرکزی در تهران تعیین می کرد ولی برخی از این حکومت ها عملاً حالت موروثی داشتند^{۲۹}، و مابقی نیز یا به شاهزادگان اعطاء شده و یا - به نحو روزافزونی - به دیوانسالاران^{۳۰}. چند صباحی پس از انقلاب مشروطه بر اساس قانون تشکیل ایالات و ولایات مصوب ذی قعدة ۱۳۲۵ هـ. ق کشور ایران به چهار ایالت (آذربایجان، خراسان، فارس و کرمانشاه) و تعدادی ولایات کوچک تر تقسیم شد. ولی در دوره رضاشاه بر اساس قانون تقسیمات کشوری مصوب ۱۶ آبان ۱۳۱۶ بر اساس نظام شماره ای و متمرکز فرانسه و پروس، یک نظام اداری محلی جدید برای کشور اتخاذ شد^{۳۱}. همان گونه که در فرانسه، آنگورن ها و بزرگی های فرعی هر یک از مناطق نظام کهن را در هم شکسته و کشور را به نود ناحیه تقریباً برابر تقسیم کردند که هر یک نام خود را از یکی از عوارض طبیعی (رودخانه یا کوه) می گرفتند. گرایش های محلی تحت الشعاع قرار گیرد^{۳۲}. رضاشاه نیز در ایران نظام اداری جدیدی پدید آورد که هدف از آن توسعه هر چه بیشتر مناسبات مرکز با حاشیه بود. نمونه سلسله مراتبی فرانسه یا دیپارتمان ها، آروندیسیمان ها، کانتون ها و کمون ها به صورت شهرستان ها، بخش ها و دهستان ها در ایران متجلی گشت^{۳۳}. ولی در این تغییر و تبدیل، شهرستان ها، بر خلاف نمونه فرانسه و با شاهی بیشتر به نمونه پروس، در ۱۰ استان بزرگ تر سازمان یافتند^{۳۴}. استان و شهرستان از واژه های فارسی میانه بودند که یادآور تقسیمات اداری زمان ساسانی به شمار می رفتند^{۳۵} و اتخاذ آنها از جانب دولت پهلوی تأکید مجددی بود بر تمایل آنها به ایجاد ارتباطی با ایران قبل از اسلام و با هدف از میان بردن گرایش های محلی و تبعات قومی برخی از این استان ها مانند

کردستان و لرستان بود که هر یک از این استان‌ها به جای نام، یک شماره گرفتند.^{۳۶} ولی برخلاف فرانسه و پروس در هیچ یک از این مناطق جدید شوراهای محلی یا ایالتی تشکیل نشد، هر چند که هم در قانون اساسی مشروطه و هم در قانون اساسی جمهوری اسلامی تشکیل چنین شوراهایی به عنوان بخشی از نظام اداری کشور تصریح شده بود.

ایالت آذربایجان با توجه به جمعیت زیادی که داشت به دو قسمت تقسیم شد: استان سوم که مرکزیش تبریز بود و استان چهارم با مرکزیت ارومیه که بعدها رضاییه نام گرفت. استان سوم به دو شهرستان تبریز و اردبیل تقسیم شد. پس از جنگ جهانی دوم نیروهای شوروی دولت خودمختاری را در آذربایجان برپا کردند که گذشته از استان سوم، نیمه شرقی استان چهارم را دربر می‌گرفت. علاوه بر این یک حکومت خودمختار کرد نیز در نیمه غربی استان چهارم برپا داشتند. در دوران کوتاه معاهده حراد ۱۳۲۵، یعنی چند ماهی پیش از سقوط فرقه دموکرات آذربایجان، که براساس آن، تهران خودمختاری آذربایجان را به رسمیت پذیرفت، استان‌های سوم و چهارم بار دیگر یک استان آذربایجان را تشکیل دادند.^{۳۷} ولی در سال ۱۳۳۷، یعنی در اواخر سال پس از این ماجرا، نظام پیشین اداری از نو اعاده شد و این بار بر اساس قانونی که در اردیبهشت ۱۳۳۹ به تصویب رسید، استان‌های سوم و چهارم با نام‌های آذربایجان شرقی و غربی خوانده شدند. در آن نام، تقسیم مجدد آذربایجان به عنوان اقدامی برای جدا کردن آذربایجانی‌ها به دو گروه برای حکمرانی مؤثر بر آنها تلقی شد.^{۳۸} ولی آذربایجان تنها استانی نبود که تقسیم شد. چند صاخی پس از ایجاد ۱۰ استان شماره دار، بخش شرقی استان هشتم از کرمان جدا شد تا استان سیستان و بلوچستان را تشکیل دهد، و به ترویج این تقسیم بندی‌ها چنان دامنه گرفت که در آستانه انقلاب، ایران به ۲۴ استان تقسیم شده بود. استان فارس که یکی از ایالات قدیمی به شمار می‌رفت به سه استان فارس، بوشهر و بویراحمد تقسیم شده بود.^{۳۹}

انگیزه این تقسیم بندی‌های بی در پی در نظام تقسیمات منطقه ای ایران ریشه دارد که باعث می‌شود تا اهالی هر یک از این واحدهای تقسیم شده در این نظام اداری مطالب کنند. هر بخش می‌خواهد به شهرستانی تبدیل شود و مرکز هر یک از این شهرستان‌های مهم نیز از اینکه تابع مرکز استان باشد، راضی نیست و خود می‌خواهد به یکی از مراکز استان تبدیل شود، زیرا هر یک از این سطوح به نوعی از خدمات دولت مرکزی بهره‌مندی خواهد کرد. تهران فقط با مراکز استانی ارتباط مستقیم دارد، و مراکز استانی با مراکز شهرستان‌ها و قس علیهذا. از آنجایی که نهایتاً این تهران است که اعتبارات مالی را تأمین می‌کند، تقسیم خدمات و تخصیص بودجه برای شهرستان‌ها در حوزه مسئولیت مقامات استان محدود می‌باشد و به همین ترتیب، بخش‌داری‌ها نیز تابع مقامات شهرستان می‌باشند. در هر یک از این سطوح این امکان وجود دارد که مقامات بخشی از خدمات یا اعتبارات مالی را برای واحدهای اداری تحت اختیار خود تخصیص دهند. لذا هنگامی که یک واحد از لحاظ اداری به درجه ای بالاتر ارتقا می‌یابد، یک حد واسطه از میان رفته و مردم می‌توانند انتظار داشته باشند که به نحو بهتری از

خدمات دولتی بهره مند گردند. در این میان عوامل اقتصادی نیز مؤثرند. هنگامی که یک شهر ارتقاء مقام می یابد، برای احداث ساختمان ها و طرح های عمرانی، برنامه های گوناگونی مطرح می گردند. در نتیجه قیمت اراضی و املاک بالا می رود. این است که نخبگان محلی نیز به این «ارتقا مقام» ها تمایل نشان می دهند. با افزایش جمعیت ایران، در کلیه سطوح سلسله مراتب اداری کشور تغییرات عمده ای رو به بالا صورت گرفته است که حتی انقلاب نیز نتوانسته است سرعت سیر آن را کاهش دهد.^{۲۰} هنگامی که آذربایجان شرقی تشکیل شد، از دو شهرستان تبریز و اردبیل متشکل بود ولی در اواسط سال های دهه ۱۳۶۰ به حدود ۱۰-۱۲ شهرستان تقسیم شد. یکی دیگر از گرایش هایی که در این زمینه ملاحظه می شود، انتقال شهرستان ها از استانی به استان دیگر است. مثلاً در این زمینه می توان به نمونه آستارا اشاره کرد که بخشی از شهرستان اردبیل محسوب می شد ولی در سال ۱۳۳۷ به یک شهرستان تبدیل شد و بعدها نیز بخشی از استان گیلان گشت.^{۲۱}

آذربایجان شرقی دو شهر عمده داشت، تبریز و اردبیل، و می دانیم هر گاه در یک واحد منطقه ای دو مرکز عمده شهری پدیدار شود، رقابتی سخت در می گیرد. برای مثال می توان به مناسبات حلب و دمشق در سوریه، لس آنجلس و سانفرانسیسکو در کالیفرنیا و نمونه های دیگر اشاره کرد. در ایران نیز می توان به استان لرستان اشاره کرد که دو شهر خرم آباد و بروجرد را در میان دارد. خرم آباد که به خاطر دلایل استراتژیک مرکزیت یافته است و بروجرد که از لحاظ اقتصادی مهم است، هر دو کوچک تر از آن بوده اند که بتوانند به خودی خود مرکز یک استان شوند و لذا در همین چارچوب موجود مانده اند.

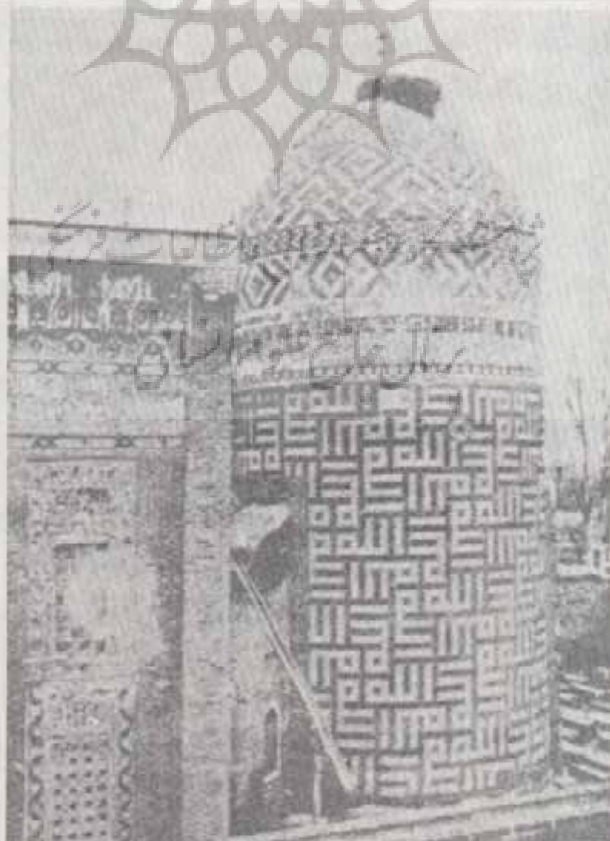
در بسیاری از واحدهای اداری جهان بین دو شهر عمده توازن ایجاد می شود و هر یک کارکرد مجزایی می یابند. ولی در آذربایجان شرقی، اردبیل همیشه شماره ۲ جاودانی بوده است. مردم اردبیل چنین احساس می کرده اند که دو نیرو در عقب نگاه داشتن آنها مؤثر بوده است؛ یکی بی توجهی تهران به طور کلی و دیگری انحصار تمام خدمات و اعتبارات موجود توسط تبریز. به نظر می آید که موضوع انحصار تبریز فقط در سال های دو دهه ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ مطرح شده باشد، زیرا مطابق با یکی از مطالعاتی که براساس سرشماری سال ۱۳۲۵ برای برنامه ریزی منطقه ای آذربایجان شرقی صورت گرفت، چنین نتیجه گیری شده بود که منطقه اردبیل یکی از آن مناطقی است که نباید به عنوان یکی از قطب های توجه تلقی شود، زیرا هم اکنون به میزان لازم از توسعه رسیده است.^{۲۲} در حالی که تبریز به یکی از مراکز صنعتی تبدیل شد، اردبیل کم و بیش ویژگی های زراعی خود را حفظ کرد. یکی از گلایه هایی که معمولاً عنوان می شد آن بود که تمامی راه ها و جاده ها فقط با در نظر گرفتن نیازهای تبریز احداث می شوند.^{۲۳}

با اینحال، چنین به نظر می آید که فاصله موجود در آذربایجان شرقی بیش از آن که بین تبریز و اردبیل باشد، فاصله ای بود بین تبریز به عنوان یکی از مراکز صنعتی ایران و کل استان که در رتبه های

سه گانه تقسیم بندی برنامه ریزی به گروه مسانی تعلق داشت^{۲۵}، اگرچه اطلاعات موجود از مرکز آمار ایران که در چارچوب شهرستان ارائه می شود، از وضوح و روشنی کافی برخوردار نیست، ولی با مقایسه ای میان اطلاعات موجود در مورد اردبیل در چارچوب کلی آذربایجان شرقی، می توان چنین نتیجه گرفت که اردبیل به نسبت از توسعه بافتنگی کمتری برخوردار است^{۲۶}.

علاوه بر این، نارضایی های مشخص، برخی نگرش های متفاوت فرهنگی نیز این دو شهر را از یکدیگر متمایز می ساخت. اردبیل مرکز دیرینه تر آذربایجان به شمار می آید، حال آنکه، اینک تبریز جای آن را گرفته بود. اردبیل همیشه جنبه مذهبی قوی تری داشته، و تبریز قضایای کم و بیش متفاوت. یعنی نه فقط از نقطه نظر موقعیت جغرافیایی بیش از اردبیل در معرض آرا و افکار جدید غربی قرار داشته است بلکه از نقطه نظر مذهبی نیز به علت شیخی بودن بخشی از مردمان خود از موقعیت مذهبی متنوع تری برخوردار بوده است. این است که در مجموع گرایش های دنیایی در تبریز به نسبت عرصه حضور بیشتری داشته اند. علاوه بر این، حتی لهجه ترکی رایج در این دو شهر نیز باهم تفاوت های دارد^{۲۷}. لذا اردبیل به معنای دقیق کلمه «حاشیه ای در دل یک حاشیه» بوده است.

با توجه به عوامل یادشده، اردبیلی ها از مدت ها پیش از انقلاب به جدایی از تبریز مایل بودند و در این زمینه حتی در دوره پهلوی نیز تظاهرات و اعتراضات بسیاری به وزارت کشور ارسال شده بود که هیچ یک نیز نتیجه ای نداشت^{۲۸}. آن گاه در سال ۱۳۶۱، مجلس شورای اسلامی در زمینه



تقسیمات کشوری لایحه ای به تصویب رساند که بر اساس ماده ۹ آن، استان واحدی متشکل از چند شهرستان همسایه تعریف شده بود که می بایست شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و طبیعی آن ها در نظر گرفته می شد. وزارت کشور می توانست با جلب موافقت هیئت دولت تقسیمات استانی را تغییر بدهد، ولی تأسیس یک استان جدید به تصویب مجلس بستگی داشت. یک استان جدید می بایست حداقل یک میلیون نفر جمعیت داشته باشد^{۴۹}. اردبیل و مناطق پیرامون آن حدود یک میلیون و نیم نفر جمعیت داشتند. لذا اینک تبدیل شدن به یک استان از زمینه قانونی لازم نیز برخوردار شده بود.

اردبیل استان می شود

در خلال مبارزات انتخاباتی ای که در سال های ۱۳۶۳ و ۱۳۶۷ برای دوره های دوم و سوم مجلس شورای اسلامی به عمل آمد، یکی از شعارهایی که کاندیداهای انتخابات اردبیل مطرح می کردند، آن بود که در صورت انتخاب، برای تبدیل شدن اردبیل به استان فعالیت خواهند کرد. اگر چه از نقطه نظر رسمی تحولی در این زمینه صورت نگرفت، ولی لایق اصل موضوع کماکان مطرح ماند. در این سال ها چهره های سرشناس مجلسی برای پیشبرد خواسته خود با مقامات دولتی ملاقاتی غیر رسمی داشتند ولی میر حسین موسوی که در آن موقع ریاست وزرا را به عهده داشت به آنها گفت که چنین تغییری امکان پذیر نیست. ایجاد یک استان جدید مستلزم تأسیس پست های جدید اداری و لذا ادارات جدید بود که خود هزینه سنگینی در بر می داشت و این نیز با توجه به فشارهای ناشی از جنگ ایران و عراق میسر نبود. در خلال جنگ، میزان تشکیل واحدهای داوطلب از میان جوانان اردبیل و مناطق اطراف چنان بالا بود که گفته می شد در مقایسه با دیگر نقاط ایران فقط اصفهان بود از لحاظ تعداد شهدا از اردبیل پیشی داشت^{۵۰}. یکی از مهم ترین واحدهای نظامی ای که در آذربایجان تشکیل شد، لشکر سی و یکم یا لشکر «غاشور»^{۵۱} سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. مرکز لشکر در تبریز بود و لذا مراحل تقسیم و اعزام واحدهای داوطلب نیز از آنجا صورت می گرفت. چنین به نظر می آید که تعداد داوطلب های خود شهرها و روستاهای کوچک از تعداد داوطلب های تبریز بیشتر بود و ظاهراً چندان از این که تبریزی ها وظایف آن ها را تعیین کنند، راضی نبودند. گویا بر دیوار یکی از پادگان ها نوشته شده بود که «تبریز، آمریکای دوم»^{۵۱}. لشکر سی و یکم که در طول جنگ در پایگاه کربلا مستقر بود، رشادت های فوق العاده نشان داد و طولی نکشید که اردبیلی ها تیپ خاص خود را که تیپ ابوالفضل العباس نام داشت، در دل آن تشکیل دادند^{۵۲}. بخش مهمی از تدارکات این تیپ در اردبیل تأمین می شد که خود تأثیر روانی مهمی در میان اهالی شهر داشت. علاوه بر جوانان شهر که در صفوف مقدم جبهه جای داشتند، اهالی کهن سال تر اردبیل نیز بخشی از بار جبهه را بردوش گرفتند. بازار شهر با اهدا و ارسال وسایل و مواد خوراکی به جبهه ایستگاه های صلواتی درست کردند. طولی نکشید که

تجار و بازاری‌های دیگر نقاط ایران نیز این ابتکار را سرمشق قرار دادند.

مشارکت عمومی اردبیلی‌ها در جنگ به نوعی غرور محلی میدان داد که به تدریج اهالی را در طرح گسترده‌تر خواسته‌های خود از دولت مطمئن‌تر ساخت. با اینحال تا زمانی که جنگ ادامه داشت، مردم که نمی‌خواستند در بحبوحه‌ی نیاز به وحدت، احیاناً تفرقه‌ای ایجاد شود در پیش کشیدن خواسته‌ی استان شدن اردبیل پافشاری نکردند. ولی تغییر و تحولاتی در پیش بود. در سال ۱۳۶۶ فرماندار اردبیل به معاونت استان رسید و به تدریج برخی از وزارتخانه‌ها، و از همه مهم‌تر وزارت راه شعبات محلی خود را در اردبیل به سطح یک اداره‌ی کل که مستقیماً با تهران مربوط می‌شد، ارتقا دادند.^{۵۳} پس از آن که جنگ پایان یافت این احساس پا گرفت که دیگر موقع عمل فرارسیده است.

تمام اردبیلی‌ها، یعنی هم اهالی بومی و هم اردبیلی‌های مقیم مرکز دست به کار شدند. در ۲۲ بهمن ۱۳۶۹، مقارن با سالگرد پیروزی انقلاب، در دفتر امام جمعه‌ی اردبیل تشکیلاتی موسوم به هیئت‌گیری مسئله‌ی شهرستان اردبیل تشکیل شد.^{۵۴} این گروه که از تعدادی از تجار بازار، علما، خانواده‌های شهدا، رزمندگان و نمایندگان دیگر اصناف تشکیل شده بود^{۵۵} برای اختصاص اعتبارات بیشتر به منطقه، دولت مرکزی را تحت فشار قرار دادند. برخی از وزارتخانه‌ها نسبت به این خواسته‌ها روی موافق نشان دادند.

همزمان با این تحولات نشریه‌ی «بهار آذربایجان» که هر دو هفته یکبار منتشر می‌شد نیز وارد بحث شد.^{۵۶} این نشریه طی مقالات مختلفی با تأکید بر «محروریت» اقتصادی بخش شرقی آذربایجان و این که اهالی این منطقه همیشه در برابر دشمنان ایران، عثمانی‌ها و روس‌ها و اخیراً نیز عراقی‌ها حافظ تمامیت ارضی ایران بوده‌اند، این نکته را یادآور شد که اردبیل چهره‌های دینی مهمی نیز ارائه کرده است؛ معهداً، منطقه همیشه توسعه نیافته باقی مانده و توانایی‌های اقتصادی‌اش ناشناخته. به عقیده‌ی «بهار آذربایجان» وابستگی مردم بخش‌های شرقی استان به کسب خدمات از تبریز، خود یکی از دلایل این عقب ماندگی به شمار می‌رود. در پی فروپاشی اتحاد شوروی، بحث امکان توسعه روابط تجاری اردبیل با منطقه نیز مطرح شد. با توجه به چنین دلایلی بود که اردبیلی‌ها می‌بایست از تبریز مستقل شود. به کسانی هم که با این امر مخالف بودند، خاطر نشان شد که هم اکنون آذربایجان به دو استان تقسیم شده است و این تقسیم‌بندی به وحدت آذربایجان خللی وارد نکرده است. گمان این که جدایی بوشهر از فارس نیز به روابط تاریخی نزدیکی که بین بوشهر و شیراز وجود داشته است، آسیبی وارد نکرده بود.

همزمان با اعلان استقلال جمهوری آذربایجان (۳۰ اوت ۱۹۹۱)، هیئت مزبور از علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس‌جمهور وقت ایران دعوت کرد که از منطقه بازدید کند. وی این دعوت را پذیرفت و چند هفته بعد به مدت چهار روز از شهرهای شرق آذربایجان که در جوار مرز قرار داشتند، بازدید کرد. هاشمی رفسنجانی در ۱۱ مهر ۱۳۷۰ در فرودگاه پارس آباد مغان که در نزدیکی

مرز قرار داشت فرود آمده و اعلام داشت که هدف وی از این دیدار آن است که نحوه مصرف اعتباراتی را که برای رفع محرومیت اقتصادی از این منطقه مرزی اختصاص یافته بود مورد بررسی قرار دهد. وی پس از دیدار از تمامی شهرهای عمده این منطقه، در ۱۲ مهر ماه ۱۳۷۰ وارد اردبیل شد و مورد استقبال قرار گرفت.^{۵۷} در این مراسم استقبال شعار اصلی مردم این بود: «هاشمی، هاشمی، تو را به روح امام، اردبیل استان شوه».^{۵۸} و این شعار حتی به رغم تلاش های مقامات مسئول برای طرح شعارهای دیگر، کماکان ادامه یافت.^{۵۹} هاشمی رفسنجانی در سخنانی که در استادیوم تختی اردبیل بیان داشت، خاطر نشان ساخت که آذربایجان از دیرباز در مبارزه بر ضد استبداد پیشقدم بوده و «رزمندگان دیروز»، «سازندگان امروز» هستند. وی اضافه کرد که با پایان گرفتن عصر مارکسیسم برای ایجاد ارتباط های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی با جمهوری های سابق شوروی امکانانی فراهم شده و خواستار گسترش داد و ستدهای مرزی شد.^{۶۰} وی در واکنش به شعارهایی که برای استان شدن اردبیل مطرح بود، اظهار داشت «مسئله تبدیل منطقه اردبیل به یک استان مستقل به طور جدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت».^{۶۱}

از این مرحله به بعد چنین به نظر می آید که اردبیلی ها بر آن شدند خواسته های خود را به مراجع عالی تر نیز برسانند. اندک زمانی پس از سفر هاشمی رفسنجانی، گروهی مرکب از پنجاه تن از اردبیلی های منتقد مقیم مرکز، یعنی هیئت امنای مسجد اردبیلی ها در گلوشنگ تهران و هیئت امنای صندوق قرض الحسنه اردبیلی های تهران، نامه سرگشاده ای را به دفتر مقام معظم رهبری ارسال داشتند. در این نامه آمده بود که مقام ریاست جمهوری که از عنایات رهبری برخوردار می باشد، اطلاع یافته است که مشغله فوق العاده ادارات دولتی در مرکز استان یکی از علل محرومیت و عقب افتادگی اردبیل است. و به همین جهت است که نمی توانند از لحاظ اقتصادی به حوائج این منطقه حساس مرزی رسیدگی کنند. در این نامه همچنین پس از یادآوری این امر که اردبیل پس از اصفهان بالاترین رقم شهدای کشور را تقدیم کرده است و اهالی آن نیز از نقطه نظر مالی و اعتباری از هیچ اقدامی در سال های جنگ خودداری نکردند، خاطر نشان ساخت که گفته می شود گروهی از نمایندگان مجلس، ضمن دیداری از آن مقام بدون اشاره به محرومیت های وارده بر بخش های شرقی استان که ممکن است آشوب هایی را در پی داشته باشد، صرفاً در مورد وحدت آذربایجان صحبت کرده اند. آن گاه پس از اشاره به سیاست های آمریکا برای متلاشی شدن کشورها، خاطر نشان شده بود که صحبت از وحدت گروه های قومی برای وحدت جغرافیایی ایران خطرناک است. به عقیده آنها فقط توسعه اقتصادی بود که می توانست بهانه را از دست آشوبگران خارج کند.^{۶۲}

در این میان دولت نیز بر میزان توجه خود به اردبیل افزود. در ۳۰ فروردین ۱۳۷۱، نخستین پرواز منظم تهران به اردبیل آغاز شد.^{۶۳} در بهار همان سال چنین شایع شد که مصوبات لازم جهت تبدیل اردبیل به یک استان آماده شده و عن قریب تقدیم مجلس خواهد شد. ولی اتفافی نیفتاد. بعدها

روشن شد که لایحه ای نیز آماده نشده است. از ریاست جمهوری نقل شده بود که این امر پس از انتخابات مجلس چهارم که برای بهار همان سال تدارک دیده شده بود، صورت خواهد پذیرفت. قرار بر آن بود که رفسنجانی در این انتخابات با همراهی عناصر محافظه کار، مخالفان برنامه آزادی سازی اقتصادی خود را از مجلس براند. انتخابات صورت گرفت و در نتیجه هواداران توسعه بخش دولتی در اقتصاد از صحنه مجلس حذف شدند^{۶۴}. در پی این انتخابات در اردیبهل از میان سه نماینده آن حدود دو نماینده سابق از نو انتخاب شدند ولی به جای یکی از آنها نورالدین نوعی اقدام انتخاب شد، نماینده جوانی که سال ها پیش از طرح گسترده موضوع استان شدن در این زمینه فعال بود و یکی از اعضای هیئت فوق الذکر به شمار می رفت^{۶۵}. بهار آذربایجان در تفسیری بر انتخابات مزبور نوشت که آن سه نماینده مجلس در عین حال که عرور ملی و شرافت اسلامی را ملحوظ داشته بودند به مسائل مبرم اقتصادی منطقه توجهی نکردند و خاطر نشان ساخت که با توجه به از میان رفتن تدریجاً اینک بین دستگاه محریه و مقننه همکاری بهتری می تواند صورت بگیرد و از نمایندگان خواست دست به کار شوند^{۶۶}. دو هفته بعد هسان روزنامه طی مقاله دیگری نوشت که کشور از وجود مجلسی برخوردار شده است که خود را وقف بخش خصوصی ساخته و لذا مردم می توانند در توسعه اقتصادی مشارکت داشته باشند. از متن مقاله کاملاً روشن بود که در این مقایسه بین رهایی اقتصادی از نظارت دولتی و رهای از فید سرپرستی تبریز، پیوندهای شخصی ای در نظر گرفته شده بود^{۶۷}.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پایگاه مجازی علوم انسانی

نمایندگان اردبیل در مجلس شورای اسلامی با آن که ظاهراً با یکدیگر توافق چندانی نداشتند، موضوع استان شدن را پیش بردند^{۶۸}. یکی از برنامه های عمده آنها آن بود که موجبات دیدار مقامات متنفذ حکومتی را از اردبیل فراهم کرده و اعتبارات بیشتری برای توسعه منطقه فراهم آورند. آیت الله موسوی اردبیلی^{۶۹}، آیت الله مشکینی^{۷۰} و سرلشکر ظهیرنژاد^{۷۱} از جمله کسانی بودند که در این زمینه مورد توجه قرار گرفتند. در پی این تلاش ها نمایندگان مزبور موفق شدند از نقطه نظر طرح های توسعه مواعیدی کسب کنند^{۷۲}. در ۹ تیر ۱۳۷۱، هفت تن از نمایندگان منطقه با هاشمی رفسنجانی ملاقات کرده و وعده وی را خاطر نشان ساختند^{۷۳}. همزمان با این تحولات، وزارت کشور شهردار جدیدی را برای اردبیل معین ساخت که با تأسی از شهردار فعال تهران بر آن شد که چهره شهر را دگرگون ساخته و بدین ترتیب غرور محلی را پیش ببرد^{۷۴}.

در تابستان ۱۳۷۱ عزاداری های محرم آن سال در اردبیل با تأکید بر خواست استان شدن، حالتی کاملاً سیاسی گرفت. کم نبوده دهه های محرمی که در تاریخ ایران حالتی سیاسی یافته ولی در این مورد بخصوص آنچه جالب است این است که این سیاسی شدن در تطابق کامل با ارزش های سیاسی خود نظام توأم بوده است. یکی دو سال پیش از این واقعه مقامات جمهوری اسلامی سعی کرده بودند قمه زنی را ممنوع کنند، ولی قمه زن ها با سردادن این شعار که «بیزه ایراد آدین، خاناسی ویران اولسون» (خانه خراب شود هر آنکه بر ما ایراد می گیرد) به کار خود ادامه داده بودند^{۷۵}. با اوج گرفتن خواسته های جاری مبنی بر استان شدن اردبیل در تابستان همان سال گروهی طومار بدست در اطراف حسینیه ها مستقر شده و از دسته های قمه زن خواستند که به خون خود و با نون قمه هایشان این طومارها را امضا کنند^{۷۶}. هزاران امضا گردآوری شد که صدها نمونه از آن به خون نوشته شده بود و طومارها به تهران ارسال گشت. در آستارا نیز در سطحی محدودتر برای ادغام این منطقه در چارچوب استان جدید، اقدامات مشابهی صورت گرفت.

آنگاه در ۲۸ تیر ۱۳۷۴ هیئت پیگیری مزبور نخستین سمینار خود را تحت عنوان «رشد و توسعه منطقه شرقی آذربایجان» برگزار کرد. در این سمینار که به مدت دو روز در اردبیل برگزار شد، حدود دویست تن از شخصیت های محلی، یعنی ائمه جمعه، نمایندگان مجلس و تعدادی از چهره های سرشناس شهر شرکت کردند. یکی از اهالی آستارا اعلام داشت که مرادم آستارا چشم به تلویزیون اردبیل دوخته و مترصد آن هستند که در صورت استان شدن اردبیل بدان ملحق شوند، اظهار نظری که مؤید نوعی اشاره تلویحی به پیوندهای زبانی آن دو شهر بود. سپس یکی از نمایندگان اردبیل در مجلس، حجت الاسلام قاضی پور خاطر نشان ساخت مدت چهارده سال است که ساختمان یک در مانگانه کوچک در زمین ناتمام مانده، حال آن که در همین مدت چندین بیمارستان در تبریز ساخته شده است. امام جمعه نیز متذکر شد که ایالات متحده قصد دارد از استقلال آذربایجان شوروی سابق برای توطئه علیه ایران استفاده کند^{۷۷}. در پایان سمینار نیز قطعنامه ای در هشت ماده صادر شد که ضمن آن طی

اعلام حمایت از بیانیه مقام رهبری در لزوم مقابله با تهاجم فرهنگی غرب، از هاشمی رفسنجانی نیز به خاطر بازدیدش از منطقه تشکر شده بود. علاوه بر این از دولت خواسته شده بود که پیش از بحث در مورد برنامه دوم توسعه، این استان جدید تأسیس شود. تقویت رادیو تلویزیون اردبیل نظر به تمایل ساکنان جمهوری جدیدالتأسیس آذربایجان برای استفاده از این برنامه ها و همچنین اقدام دولت برای تعلیم تعدادی مبلغ برای نشر ارزش های اسلامی در جمهوری آذربایجان از دیگر خواسته های بود که در این قطعنامه مطرح شد. تأسیس نهادهای جدید آموزش عالی در اردبیل نیز در زمره این خواسته ها قرار داشت.^{۷۸}

از اواخر تابستان ۱۳۷۱ دولت نیز وارد کار شد. استاندار جدیدی برای آذربایجان شرقی معین شد که خود از اهالی آذربایجان غربی بود، یعنی در واقع یک ناظر بی طرف. وی طی سفری به اردبیل وعده داد که برای تأسیس یک استان جدید اقدام خواهد کرد. در اواخر شهریور همان سال، اداره تقسیمات کشوری طی تسلیم طرحی به دولت تأسیس سه استان جدید را پیشنهاد کرد؛ طبرستان با مرکزیت گرگان که از مازندران جدا می شد، کوهستان با مرکزیت بیرجند که از استان خراسان سبزگ ترین استان ایران- جدا می شد و بالاخره اردبیل. در این طرح خاطر نشان شده بود که برای بررسی امکانات تبدیل قم و قزوین به استان نیز مطالعاتی صورت گرفته است.^{۷۹} البته این به معنای آن نبود که دولت قصد دارد در آینده ای نزدیک لایحه ای تقدیم مجلس کند، کما اینکه در ۵ مهر ۱۳۷۱ نمایندگان اردبیل در مجلس طی ارسال نامه ای به مهاجرانی، معاون ریاست جمهوری در امور مجلس از وی خواستند که این امر را تسریع کند.^{۸۰} در ۲۲ مهرماه ۱۳۷۱ هیئت دولت قسمت مربوط به اردبیل این طرح را به تصویب رساند ولی رسیدگی به موضوع استان شدن دو منطقه دیگر را به بعد موکول داشت.^{۸۱} عصر همان روز خبر تصمیم دولت منتشر شد. در اردبیل مردم به خیابان ها ریخته و به پخش نقل و شیرینی اقدام کردند. امام جمعه و فرماندار شهر در مسجد سخنانی ایراد کردند و شعارهای «اردبیل اوستان اولشده روحی اسلام بناذ اولده» و «خامنه ای زندوباده» رفسنجانی پاینده باد، «هاشمی هاشمی تشکر تشکر»، «اردبیل استان شده، ایران گلستان شده» در قضا طنین انداز شد.^{۸۲} جشن و شادمانی تا چند روز بعد ادامه یافت و بعد از آن اسم چهارم نیز تسری یافت. چند روز بعد نوعی اقدام، نمایندگی مردم اردبیل در مجلس طی سخنانی از دولت تشکر کرد و از همکاران خود خواست که در اسرع وقت لایحه مزبور را به تصویب برسانند و در پایان خاطر نشان ساخت که این اقدام انقلابی دولت سبلی محکمی بوده است به صورت آمریکا و اسرائیل.^{۸۳}

اینک همه منتظر آن بودند که دولت لایحه استان شدن اردبیل را به مجلس ببرد. اردبیلی های مقیم مرکز طی صدور بیانیه ای از مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان خواستند که لایحه مزبور را پیش از ۲۲ بهمن که سالگرد انقلاب بود به تصویب برسانند. در این میان در ۲۳ آبان شعبه نظام پزشکی اردبیل طی مخابره تلگراف سرگشاده ای ابراز داشت دستگاه های مربوط به بخش مراقبت های ویژه

قلبی که رئیس جمهور چهار سال پیش وعده آن را به اردبیل داده بود به تبریز رسیده ولی مقامات تبریز از ارسال آنها به اردبیل خودداری می کنند. در این تلگراف آمده بود که با توجه به بیش از یک میلیون و نیم جمعیت اردبیل، بیمارستان آن فقط چهار واحد از این تسهیلات را در اختیار دارد. و در پایان از رئیس جمهور خواسته شده بود که برای ارسال این تجهیزات از تبریز اقدام کند^{۸۵}. دو روز بعد وزارت بهداشت خواسته اردبیلی ها را برآورده ساخت^{۸۶}. در اواخر آبان همان سال اردبیلی های مقیم مرکز طی مراسمی در مسجد گلوبندک از دولت تشکر کردند. سخنران اول این مراسم سرلشکر ظهیرنژاد بود^{۸۷}.

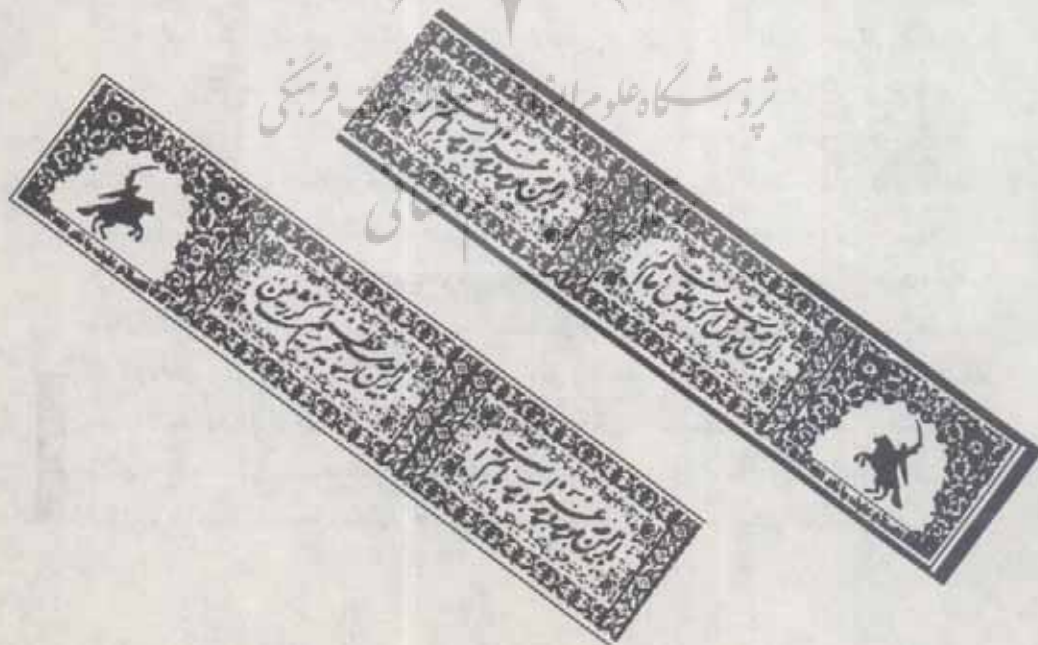
در اوایل زمستان دولت لایحه ای به کمیسیون امور داخلی مجلس تقدیم کرد که طی آن تأسیس استان سیلان پیشنهاد شده بود. کمیسیون مزبور پس از مذاکراتی لایحه مورد بحث را با تغییراتی چند پذیرفت. این تغییرات عبارت بودند از تغییر نام سیلان به «آذربایجان شرقی» (این به معنای آن بود که آذربایجان شرقی باید به آذربایجان میانی تغییر نام پیدا می کرد)؛ و نیز خواسته شده بود که با توجه به درخواست اهالی سراب، این منطقه در حوزه اداری تبریز باقی بماند. آستانرا نیز در گیلان باقی ماند. در ۲۲ دی ماه این لایحه به شور اول گذاشته شد. مخالفان طرح از آن ایراد نظامنامه ای گرفتند و چنین استدلال کردند که تأسیس یک استان جدید هزینه هایی در بر دارد و این در حالی است که در دیگر نقاط نیازهای مبرم تری وجود دارد؛ بخش هایی از ایران به مراتب عقب افتاده تر از شرق آذربایجان است. به عقیده آنها تجدید سازمان منطقه ای کشور امری بود که می بایست به صورت جامع و منظم صورت پذیرد و نه قطعه قطعه. یکی از نمایندگان تبریز در سخنانی نه چندان واضح متذکر شد که تقسیم آذربایجان می تواند به نوعی شکل گیری ناسیونالیسم آذربایجانی منجر شود؛ وی علاوه بر این افزود که اگر چه خواست مردم اردبیل برای استان شدن قابل درک است، ولی به هیچ وجه معلوم نیست که چگونه این امر می تواند وضعیت مناطق پیرامونی این استان جدید را نیز بهبود بخشد. از سوی دیگر، هواداران این لایحه و از جمله تعدادی از نمایندگان اردبیل در واکنش به این مخالفت ها با طرح همان استدلال های پیشین خاطرنشان ساختند که در تحلیل نهایی این خواست مردم است که از اولویت برخوردار می باشد. پس از یک روز بحث، تقاضا شد که لایحه به رای گذاشته شود. ۲۵ تن از نمایندگان درخواست رای محرمانه کردند^{۸۸}.

اردبیل را انتظار فراگرفته بود. نیروهای انتظامی در اطراف ادارات دولتی و دیگر تاسیسات مهم مستقر بودند. ظاهر آیم آن می رفت که در صورت عدم موافقت مجلس درگیری هایی پیش آید. مردم گوش به رادیو سیرده و هنگامی که نتیجه آراء- ۱۵۲ موافق، ۴۲ مخالف و ۱۰ رأی- ممتنع اعلام شد، اردبیل را خوشحالی فرا گرفت. برخی از مردم بر فراز پشت بام ها رفته و مانند ایام انقلاب، فریاد الله اکبر سر دادند، گروهی نیز به خیابان ها ریخته و در حال که شعار می دادند به پخش نفل و شیرینی اقدام کردند. جالب آن است که به رغم ارزش های دینی حاکم، گروهی نیز به رقص و پایکوبی

پرداختند. بولدورها نیز به کاروان‌های شادی پیوسته و با پایین و بالا آوردن متناوب بیل‌های خود به ابراز احساسات پرداختند. نیروهایی که برای محافظت از ادارات دولتی مستقر شده بودند نیز در شادمانی مردم شریک شدند. مرکز محلی تلویزیون از این صحنه‌ها فیلمبرداری کردند که بخش‌هایی از آن در شبکه سراسری به نمایش درآمد.

لایحه استان شدن اردبیل پس از این موفقیت اولیه از نو برای بررسی مجدد به کمیسیون امور داخلی مجلس احاله شد. در ۱۵ فروردین ۱۳۷۲ کمیسیون امور داخله لایحه مزبور را با اصلاحاتی تقدیم مجلس کرد. تغییر نام استانی که قرار بود پیرامون تبریز تأسیس شود، از مرکزی به میانی - که لایحه اقدامی بود در احتراز از تأکید مجدد بر مرکزیت تبریز - و همچنین افزودن تیسره‌ای مبنی بر اختصاص بخشی از بودجه آذربایجان شرقی پیشین به استان جدید متناسب با ترکیب جمعیتی استان‌های مزبور، از جمله مواردی بودند که در این بررسی دوباره پیشنهاد شدند.

هنگامی که در ۲۳ فروردین ۱۳۷۲ لایحه مزبور به شور دوم گذاشته شد، بحث اصلی در حول محور نامگذاری این استان جدید بود. چنین استدلال شد که نامگذاری مجدد تمام ادارات استان‌های مزبور هزینه بسیار بالایی خواهد داشت. علاوه بر این، و یکی از نمایندگان عنوان کرد که پسوند «میانی» مناسب نداشته و اهالی تبریز آن را موهن تلقی خواهند کرد.^{۸۹} پیشنهادات کمیسیون مزبور رد شد. در این میان یکی از نمایندگان اردبیل پیشنهاد کرد که تبریز کماکان مرکز آذربایجان شرقی برجای ماند و استان جدید اردبیل خوانده شود. این پیشنهاد به رأی گذاشته شد و مورد پذیرش قرار گرفت. بار دیگر در اردبیل مردم به خیابان‌ها ریخته و شادمانی کردند. چندی بعد استاندار آذربایجان شرقی به سمت استاندار موقت اردبیل منصوب شد. وی چندروز از هفته را در اردبیل سپری می‌کرد.



پس از مدتی با توجه به نارضایتی عمومی از این که دولت علی‌رغم تعیین اردبیل بعنوان یک استان مستقل هنوز استانداری برای آن اعزام نکرده بود، این موضوع از نو کسب اهمیت کرد. تابستان ۱۳۷۲ فرا رسید و هنوز استاندار جدیدی تعیین نشده بود. ظاهراً یکی از دلایل اصلی این تاخیر اختلاف نظر گروه‌های طرف مشورت دولت - یعنی بازار، رزمندگان پیشین و خانواده شهدا... - در این مورد بود. پس از چندماه نخستین استاندار اردبیل که او نیز از اهالی آذربایجان غربی بود، معرفی شد.

سخن پایانی

در این مرحله جای آن دارد که به نحوی گذرا از سه واقعه دیگر نیز که به این موضوع مربوط می‌شود یاد کنیم. در تابستان ۱۳۷۲ پس از یک رشته پیشروی‌های نظامی ارامنه در جهت جنگ قراباغ و آوارگی هزاران نفر از شهروندان جمهوری آذربایجان، سیاست بی‌طرفی ایران در این مناقشه با دشواری‌هایی روبرو شد.^{۹۱} آیت‌الله خامنه‌ای در سفری به آذربایجان که هشدار به ارمنستان و اطمینان مجددی به آذربایجانی‌ها تلفی شد، برای چندروز از منطقه دیدار کردند. اگر چه ایشان در این سفر بیشتر به زبان فارسی با مردم سخن گفتند، ولی به لحاظ آشنایی با ترکی - چرا که موطن اصلی خانواده ایشان خامنه‌ای آذربایجان است - در موقع هشدار به ارمنی‌ها، به ترکی سخن گفتند.^{۹۲} آیت‌الله خامنه‌ای در دیداری که از برخی از نقاط محروم آذربایجان شرقی داشتند، از لحاظ تأمین منابع مالی طرح‌های عمرانی منطقه وعده‌هایی دادند ولی در این سفر از استان اردبیل دیدار به عمل نیامد.^{۹۳} با این سفر دولت ایران به اهالی آذربایجان شرقی و همچنین دولت‌های جدید قفقاز نشان داد که آذربایجان ایران را از نظر دور نداشته و نخواهد داشت.

واقعه دیگری که وجوه دیگری از موضوع اردبیل را روشن می‌کند، تلاش ناموفقی است که در تابستان ۱۳۷۳ برای استان شدن قزوین به عمل آمد. این بار نیز موضوع از این قرار بود که شهری - قزوین - میل نداشته توسط شهری دیگر - زنجان - اداره شود. قزوین مدت‌ها بخشی از قلمرو اداری استان تهران به شمار می‌رفت، ولی تابع زنجان قرار گرفته بود. استدلال‌هایی که برای استان شدن قزوین مطرح می‌شد با استدلال‌هایی که در مورد اردبیل مطرح شده بود، تفاوتی اساسی داشت. قزوین یک شهر صنعتی ثروتمند است که در دل یک منطقه زراعی حاصلخیز قرار دارد، و هواخواهان استان شدنش بر این باور بودند که چنین منطقه مستعدی برای رونق بیشتر به یک تشکیلات اداری مستقل احتیاج دارد. هاشمی رفسنجانی طی دیداری از قزوین وعده داده بود که به خواسته‌های مردم ترتیب اثر دهد و لایحه‌ای نیز در همین زمینه تهیه شده بود. هنگامی که دولت طرح خود را برای استان شدن قزوین اعلام داشت، طبیعتاً مردم شهر به شادمانی پرداختند. ولی هنگامی که لایحه مزبور تقدیم مجلس شد نمایندگان مخالف اظهار داشتند که مطابق با ماده ۹ قانون تقسیمات کشوری، منطقه قزوین

کوچکتر از آن بود که بتواند استان شود. هنگامی که لایحه مزبور با اکثریت ناچیزی رد شد - ۱۰۳ رأی موافق در برابر ۱۰۵ رأی مخالف و ۲۱ رأی ممتنع -^{۹۴} در قزوین آشوب شد؛ ادارات دولتی هدف تعرض مخالفان قرار گرفت و نظم تنها در پی اعزام واحدهای انتظامی - و پس از بر جای ماندن تلفاتی - اعاده شد. در بررسی های بعدی روشن شد که این آشوب بیش از آن که اقدامی باشد از سوی نیروهای مخالف نظام، واکنشی بود خوجوش، احتمال نوعی همراهی و همدردی مقامات محلی نیز منتفی نبود. ^{۹۵} نخستین اقدام دولت برای کاهش ناراضی اهالی قزوین آن بود که آن را از حوزه اداری زنجان منتزع، در حیطه اداری تهران قرار دهد. ^{۹۶}

یکی دیگر از رخدادهایی که در این زمینه قابل ذکر است موضوع قمه زنی در محرم سال ۱۳۷۳ است. همان گونه که قبلاً مورد اشاره قرار گرفت، در خلال فعالیت هایی که در مراحل پیشین برای استان شدن اردبیل جریان داشت، مراسم قمه زنی نیز از جایگاه خاصی برخوردار شده بود. با نزدیک شدن دهه محرم آن سال آیت الله خامنه ای طی فتاوی و سخنانی قمه زنی را نادرست دانسته، و علاوه بر بیان ادله هایی معمولاً علما در این زمینه بیان می داشتند، خاطر نشان گردید که قمه زنی از ایران و دین آن در خارج تصویر بدی به دست می دهد. بر اساس همین فتاوی بود که وزارت کشور قمه زنی را ممنوع اعلام کرد. ^{۹۷} چندی نگذشته بود که امام جمعه اردبیل که نماینده ولی فقیه نیز بود طی ارسال نامه ای به مقام رهبری اظهار داشت که مردم اردبیل پیرو فرامین صادره می باشند. آیت الله خامنه ای در پاسخ خاطر نشان کردند که مردم اردبیل از عزاداری امام حسن به نحوی که وهن اسلام را در برداشته باشد، خودداری کنند. ^{۹۸}

هنگامی که استان شدن قزوین در مجلس مورد بحث قرار داشت وزیر کشور در پاسخ به این پرسش مخالفان که استان شدن برای اردبیل چه نتیجه ای به بار داشته است، اظهار داشت؛ در حالی که در محرم سال گذشته حدود ۹ هزار نفر در مراسم قمه زنی شرکت کرده بودند، در مراسم سال ۱۳۷۳ پیرو رهنمودهای رهبری از این امر خودداری کردند. ^{۹۹}

پروپاگاندا مکتوم استانی و مطالبات فرهنگی

نتیجه گیری

از آنجایی که روشن ساختن جوانبی از فرایند تحولات سیاسی در ایران یکی از اهداف اولیه این بررسی است، در توضیح رخدادهایی که به استان شدن اردبیل منجر شد نیز اسلوبی روایی اتخاذ گردید. البته این امر به معنای نادیده انگاشتن تاثیر عوامل پیروشی نبوده است. طرح این پرسش که اگر جمهوری آذربایجان مستقل نشده بود، آیا دولت ایران باز هم برای تحقق خواسته اردبیلی ها اقدام می کرد یا خیر، به هیچ وجه بی ربط نیست. ^{۱۰۰} به هر حال این دگرگونی از لحاظ شناختی که از جامعه و سیاست ایران معاصر ارائه می کند نیز اهمیت فراوان دارد.

در ایران معاصر قومیت حضوری مشخص دارد؛ این حضور آشکارا اذعان می شود و دولت

مرکزی، برخلاف نظام پیشین، نسبت به بروز خاص‌گرایی‌های فرهنگی رویه به مراتب بازتری دارد.^{۱۰۱} ادغام و ترکیب کم‌ویش کامل آذربایجانی‌ها در فضای سیاسی کل کشور ایران، خود از جمله عوامل مهمی است که اتخاذ چنین رویه‌ای را در قبال آذربایجان تسهیل کرده است. همان‌گونه که اشاره شد با توجه به خاستگاه صفویه اردبیل راه تعبیری می‌توان گهواره ایران معاصر به حساب آورد. مردم اردبیل و تویح نیز با شور و شوق و رغبت تمام، بخشی از بار خنگ را بر دوش گرفته و شهدای فراوانی هم در این راه نثار کردند، که خود روشنترین نشانه ولستگی به ایران است؛ کسی برای سرزمینی که موطن خود تلقی نمی‌کند جان نمی‌دهد. در سطح نخبگان کشور صرف این امر که سخنگوی فعلی مجلس خبرگان، ریاست ستاد وقت، و یکی از روسای اسبق قوه قضائیه همگی از اردبیل هستند، خود نشانه‌دهنده حضور و موقعیت چشمگیر آذربایجانی‌ها در رأس سلسله مراتب دولتی است و آن‌که آذربایجانی‌ها در واقع بخشی از ملت ایران به شمار می‌آیند. این موضوع به ویژه در مورد روحانیت صدق می‌کند که بخش آذربایجانی آن در استفاده از زبان مادری خود در سخنرانی‌های عمومی، کوچکترین مشکلی و احساس نمی‌کند.^{۱۰۲} در مراسم نماز جمعه در آذربایجان یک خطبه به فارسی و خطبه دیگری به ترکی خوانده می‌شود. این وجه نظر که با مواضع «زاکوبی» دوره پهلوی در قبال موضوع مورد بحث تعارضی کامل دارد، طبیعتاً در نیاز روحانیت به ایجاد ارتباط با توده پيروانشان ریشه دارد. اگر به خاطر بیاوریم که در فرانسه انقلابی، اقدام زاکوبی‌ها پس از ۱۷۹۴ برای از میان بردن زبان اقلیت‌ها به تلاش آن‌ها برای مقابله با نفوذ روحانیون ارتباط داشت^{۱۰۳}، دیدگاهی که معتقد است که انقلاب ۱۳۵۷ ایران، در عین برخورداری از وجوه «انقلابی»، وجهی «ضدانقلابی» نیز در خود داشت، معنای دیگری می‌یابد.^{۱۰۴}

خوشبختانه تلاش دولت پهلوی برای تعریف ملیت ایرانی در یک چارچوب صرفاً فارسی، از دامنه و اقبال عمومی قابل توجهی برخوردار نشد. دو عامل در این امر مؤثر بوده‌اند؛ نخست سنت دیرینه دولت در ایران که مردمانش را به همزیستی «خود» داده است و دیگری، نیز بقطعی، تشیع که در تقویت پیوستگی‌های آذربایجانی‌ها و دیگر ایرانیان نقش به‌سزایی دارد. همان‌گونه که براین‌ترین خاطر نشان کرده است، نقش دین در شکل‌گیری دولت-ملت از جمله عواملی است که به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته است. برخی از دولت-ملتها در واقع «دولت-کلیسا-ملت» هستند و ایران از جمله کشورهایی است که با این نمونه همخوانی دارد.^{۱۰۵} از این رو، دنیایی شدن جامعه - که حتی نمونه‌هایی از آن در اردبیل نیز محسوس است - از جمله عواملی است که می‌تواند به تضعیف این پیوند کمک کند. گذشته از ایجاد محدودیت‌های فرهنگی برای آذربایجانی‌ها که می‌تواند در این زمینه تأثیر نامطلوبی بر جای گذارد، نوع روابط ایران با جمهوری نوپای آذربایجان، مقامات باکو را از حمایت از آنهایی که بیشتر بر وجوه افتراق آذربایجان از ایران تأکید دارند، منصرف خواهد کرد.^{۱۰۶} ایرانیان باید به مفهومی از ملت دست یابند که نه صرفاً بر موازین زبانی استوار باشد و نه فقط بر ارزش‌های دینی،

یعنی مفهومی استوار بر تاریخ و برابری حقوقی تمامی شهروندان. اما درست همین مفهوم دولت قانونی است که جایش در ایران خالی می باشد.

نکته دیگری که می توان در این مبحث بدان اشاره کرد آن است که تجربه ایران نیز مؤید این موضوع می باشد که معمولاً جنگ دولت ها را وادار می سازد تا در قبال شهروندان شان بیشتر پاسخگو باشند.^{۱۰۷} جنگ ایران و عراق، یک جنگ شهروندان بود، زیرا در طول جنگ جوانان بسیاری داوطلبانه به جبهه رفتند و بسیاری از شهروندان غیر رزمنده نیز با کمک ها و حمایت های خود به پشتیبانی از نیروهای «خودی» اقدام کردند. پس از پایان جنگ نیز این نیروها و خویشاوندانشان به گونه ای قابل درک بر این باور بودند که با توجه به ایشار و از خودگذشتگی هایشان باید که بتوانند روی دولت حساب کنند.^{۱۰۸} در نتیجه هنگامی نیز که خواسته ها شکل گرفت، لحن این خواسته ها در عین حال که محترمانه بود، اما جنبه خاضعانه نداشت. از برخی جهات می توان گفت که این خواسته ها تا حدودی از عامه نوازی نظام حاکم در ایران نیز متأثر است. بخش های مستمند کشور را «فقیر» نمی نامند، بلکه «محروم» توصیف می کنند، معنای مستند در این واژه آن است که این محرومیت عاملی دارد، آنکه ساکنان این مناطق قربانی می توایی یک عامل انسانی هستند و نه تقدیر و سرنوشت؛ و این به نوبت خود «محرومان» را بر آن می دارد که به جای تقاضای کمک و صدقه، خواهان رفع مظالم گذشته گردند. هنگامی که هاشمی رفسنجانی در سخنان خود از «رزمندگان بیروز» به عنوان «سازندگان امروز» یاد کرد، به نوعی میراث جنگ را به رسمیت شناخت. از جبهه برگشته های بیکار و ناراضی همیشه یکی از عوامل تشدید ناراضی های اجتماعی بوده اند.

نکته سومی که در این زمینه می توان مطرح کرد، شکل گیری نوعی جامعه مدنی واقعی است. در مباحثی که در زمینه شکل گیری جامعه مدنی در خاورمیانه جریان دارد، معمولاً تأکید اصلی بر جماعی است که توسط افراد غیردینی، به ویژه روشنفکران تشکیل می شود.^{۱۰۹} و از اسلام گرایان به عنوان گروهی یاد می گوید که «انفکة قور سقائل الجامعة مدنی اقواز دارینة»^{۱۱۰}. ولی چنین تصویری نارساست، چرا که مجامعی که از درون زندگی دینی شکل می گیرند به خوبی می توانند فضای موجود میان فرد و دولت را پر کنند.^{۱۱۱} موضوع اشتیاق حسین اردبیلی نمود نمونه روشنی است در این زمینه. کمیسیون پیگیری مسائل منطقہ اردبیل، هیئت امنای مسجد اردبیلی های تهران و هیئت امنای صندوق های فرض الحسنة اردبیلی های مقیم تهران در عین حال که همگی از فرهنگ دینی مردم ریشه گرفته اند، از بسیاری جهات با نمونه یک جامعه مدنی نیز مطابقت دارند؛ آنها مجامعی هستند که شهروندانی مستقل از دولت در تأسیس شان قدم پیش نهادند و در برخی از آنها نیز افرادی در کنار یکدیگر برای پیشبرد یک هدف مشترک به همکاری تششند که دیدگاه های سیاسی مختلفی نیز داشتند.

چهارمین نکته ای که در این زمینه می توان عنوان کرد، آن است که نظام سیاسی ایران، یک استبداد مطلقه نیست. استقرار نیروهای امنیتی در نقاط کلیدی اردبیل قبل از رأی گیری مجلس خود

شان دهنده آن بود که دولت از نتیجه بحث آگاه نبود و با توجه به تجربه قزوین به روشنی می توان نگرانی دولت را از نارضایی شهروندان درک کرد. حکومت ایران، حکومتی است اقتدارگرا که تکثرگرایی را نیز تا حدودی روا می دارد و در همین حدود نیز خود را پاسخگوی مردم می داند.^{۱۱۲} با این وجود این نظام هنوز شکل نهادین خویش را نیافته و روابط شخصی همچنان نقش مهمی ایفا می کند.

کتاب ۷۸

یادداشت ها

H.E.Chehabi, "Ardabil Becomes A province: Center-Periphery Relations in Iran", *Int. Journal Middle East Stud.*, 29 (1997), pp.235-253.

۱- در مورد اهمیت سیاست های محلی بگردید

Joel S. Migdal, "The State in Society: An Approach to Struggles of Domination," in *State Power and Social Force: Domination and Transformation in the Third World*, ed. Joel S. Migdal, Atul Kohli, and Vivienne Shue (Cambridge: Cambridge University Press, 1994).

۲- برای یک بررسی جالب از پایتخت بگردید

Teheran: Capitale bicentenaire, ed. Chahryar Adle and Bernard Hourcade (Paris and Teheran: Institut Francais de Recherche en Iran, 1992).

3- See Ervand Abrahamian, *Khomeinism: Essays on the Islamic Revolution* (Berkeley: University of California Press, 1993), chap.1.

4- Kaveh Ehsani, "Islam, Modernity, and National Identity," *Middle East Insight* 11,5 (July-August 1995): 49.

5- Vahid F. Nowshirvani and Patrick Clawson, "The State and Social Equity in Postrevolutionary Iran," in *the Politics of Social Transformation in Afghanistan, Iran and Pakistan*, ed. Myron Weiner and Ali Banuazizi (Syracuse: Syracuse University Press, 1994).

6- Hooshang Amirahmadi and Farhad Atash, "Dynamics of Provincial Development and Disparity in Iran, 1956-1984," *Third World Planning Review* 9 (1987); Hooshang Amirahmadi, "The State and Territorial Social Justice in Post-Revolutionary Iran," *International journal of Urban and Regional Research* 13 (1989); and Ahmad Sharbatoghlic, *Urbanization and Regional Disparities in Post-Revolutionary Iran* (Boulder, Colo.: Westview, 1991), chap.7.

7- See Ehsani, "Islam, Modernity, and National Identity"; and Bernard Hourcade, "Ethnic,

nation et citadinite en Iran," in *Le Fait ethnique en Iran et en Afghanistan*, ed. Jean-Piere Digard (Paris: Editions du CNRS, 1988).

۸- در مجموعه از صفحه‌های قدیمی که اخیراً به صورت نوار ضبط صوت منتشر شده است، سخنرانی کوتاهی نیز از مظفرالدین‌شاه وجود دارد که از لهجه ترکی محوس او حکایت دارد.

9- See Touraj Atabaki, *Azerbaijan: Ethnicity and Autonomy in Iran after the Second World War* (London: British Academic Press, 1993), 53-61.

با این حال این نکته را نیز باید در نظر داشت که سرکوب مزبور هیچ‌گاه به شدت و حدت سرکوب مشابه‌ای که مثلاً در همان ایام در ترکیه جریان داشت نبود. در ایران هیچ‌گاه سخن گفتن به زبانی جدای زبان رسمی ممنوع نبوده است و حتی زبان اقلیت‌های عیسوی (چون ارمنه و آسوری‌ها) در مدارس آن‌ها تدریس می‌شد.

۱۰- اندیشه ملت به مثابه یک جماعت متصور از ماخذ ذیل گرفته شده است:

igin and Benedict Anderson, *Imagined Communities: Reflections on the Or Spread of Nationalism* (London: Verso, 1983).

۱۱- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۱۲- این موضوع را برای مثال می‌توان در کتاب‌های درسی رسمی ملاحظه کرد که در آن‌ها از گروه‌های «قومی» در ایران یاد شده. بنگرید به Nouchine Yavari-d'Hellencourt, "Ethnies et ethnicite dans les manuels scolaires iraniens," in *Le Fait ethnique*.

(این مقاله تحت عنوان «اقوام و قومیت‌ها در کتاب‌های درسی ایران» ترجمه و منتشر شده است. گفتگو، شماره ۳، فروردین ۱۳۷۳، صص ۱۱۹-۹۷).

۱۳- برای بحثی در مورد عنصر ترکی در ایران بنگرید به Louis Bazin, "Les turcophones d'Iran: aperçus," in *Le Fait ethnique. ethno-linguistiques*, and Xavier de Planhol, "

۱۴- این دیدگاه به دوره شوروی باز می‌گردد. بنگرید به D.B. Nissamn, *The Soviet Union and Iranian Azerbaijan: The Use of Nationalism for Political Penetration* (Boulder, Colo.: Westview, 1987).

برای بحثی پیرامون وجود مختلف این مبحث در ادو شوروی آذربایجان، بنگرید به S.Enders Wimbush, "Divided Azerbaijan: Nation Building, Assimilation, and Mobilization Between Three States," in *Soviet Asian Ethnic Frontiers*, ed. William O. McCagg, Jr., and Brian D. Silver (New York: Pergamon Press, 1979).

15- See W.J.M. Mackenzie, "Peripheries and Nationbuilding: The Case of Scotland," in *Mobilization, Center-Periphery Structures, and Nation-Building: A Volume in Commemoration of Stein Rokkan*, ed. Per Torsvik (Bergen: Universitets-forlaget, 1982), 158-60; and Juan Linz, "Peripheries within the Periphery?" in *ibid.*, which discusses the Basque case.

16- G. Demorgny, *Les reformes et L'enseignement administratif en Perse* (Tehran: Pharos, 1913), 60-61, as quoted in L.Bouvat, "La reorganisation de

l'administration persane." *Revue du Monde Musulman* 22 (March 1913): 277-78.

در ایران کنونی از هر ۲۶ استان موجود، دوازده استان نام مراکز خود را دارند.

17- Monika Gronke, *Derwische im Vorhof der Macht: Sozial- und Wirtschaftsgeschichte Nordwestirans im 13. und 14. Jahrhundert* (Stuttgart: Franz Steiner Verlag, 1993).

18- On Ardabil under the Safavids, see A.H. Morton, "The Ardabil Shrine in the Reign of Shah Tahmasp I," *Iran* 12 (1974); Margaret Medley, "Islam, chinese Porcelain and Ardabil," *Iran* 13 (1975); and Bert Fragner, "ardabil zwischen Sultan und Schah, Zehn Urkunden Schah Tahmasp II," *Turcica* 6 (1975).

۱۹- با توجه به گرایش‌های ضدسلطنتی حاکم، این موضوعی است که چندان اقتضای طرح ندارد.

۲۰- برای آگاهی از تاریخ شهر بنگرید به بابا صفری، اردبیل در گذرگاه تاریخ، اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۰ و نیز به

"Ardabil", *Encyclopaedia Iranica*, s.v.

همچنین برای اشاره ای مختصر به تاریخ آن در دوره قاجار

Staatstrat v. Hahn, "Die Stadt Ardebil einst und jetzt", *Asien* 10, oktober 1910.

۲۱- برای آگاهی از وجه عثمانی قضا بنگرید به

Anja Pistor-Hatam, *Iran und die Reformbewegung im osmanischen Reich: Persische Staatsmänner, Reisende und Oppositionelle unter dem Einfluß der Tanzimat* (Berlin: Klaus Schwarz, 1992), and *Les Iraniens d'Istanbul*, ed. Thierry Zarcone and Fariba Zarinbaf-Shahr (Tehran: Institut Francais de Recherches en Iran and Istanbul: Institut Francais d'Etudes Anatóliennes, 1993).

۲۲- حتی در سال ۱۶۳۲ که هیئت سیاسی ای به سرپرستی دوك هشتاین از اردبیل عبور کرد نیز، این شور و شوق دینی ملاحظه و خاطر نشان گردید:

See Adam Olearius, *Vermehrte Neue Beschreibung der Muscowitischen und per-sischen Reyse*, ed. Dieter Lohmeier (Tubingen: Max Niemeyer Verlag, 1971, reprint of 1656 edition), book 4, chap. 23, 454-58.

۲۳- برای آگاهی از یک بررسی مردم‌شناسانه جامع و جامع‌الاجزای مراسم محرم در اردبیل بنگرید به اسدالله انعام‌زاده، «تعمیر و تعمیره خوانی در شهرستان اردبیل» (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی و تعاون - ۱۳۵۵)

24- See Werner Ende, "The Flagellations of Muharram and the Shi'ite Ulama," *Der Islam* 55 (1978).

25- Michael M.J. Fischer, *Iran: From Religious Dispute to Revolution* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1980).

۲۶- برای آگاهی از تاریخچه تقسیمات اداری در ایران بنگرید به کاظم ودیعی «اداره و تقسیمات کشوری ایران»، بررسی‌های تاریخی، ش ۴، تابستان ۱۳۴۹ و «تقسیمات کشوری»، دائرةالمعارف فارسی (تهران، فرانکلین،

27- Shaul Bakhash, "Center-Periphery Relations in Nineteenth-Century Iran," *Iranian Studies* 14 (Winter Spring 1981): 31. See also G. Demorgny, *Essai sur l'administration de la Perse* (Paris: Ernest Leroux, 1913), 43-75.

۲۸- اصطلاحاتی که به کار رفت با اصطلاحات رایج در عثمانی مشابهت دارد. بنگرید به، Norman Itzkowitz, *Ottoman Empire and Islamic Tradition* (Chicago: University of Chicago Press, 1972), 41-42.

۲۹- مانند اردلان‌های کردستان، خزیمه‌های قائنات و شیوخ محمیره، برای آگاهی از سرگذشت این سه خطه به ترتیب بنگرید به، B.Nikitine, "Les valis d'Ardelan," *Revue du Monde Musulman* 49 (1922); پیروز مجتهدزاده «سیرتکاملی مرزهای خاوری ایران: نقش حکومتی خزیمه در قنات و سیستان»، رهاورد، ۳۵/۹، بهار ۱۳۷۵/۱۹۹۲ and Mostapha Ansari, "The History of Khuzistan: 1878-1925: A Study in Provincial Autonomy and Change" (Ph.D. diss., University of Chicago, 1974).

30- For details, see Bakhash, "Center-Periphery Relations."

31- See Bruno Remond and Jacques Blanc, *Les Collectivites locales* (Paris: Presses de la Fondation Nationale de Sciences Politiques and Dalloz, 1989).

۳۳- امروزه اصطلاح ایالت بیشتر در اشاره به تقسیمات فدرال به کار می‌رود و در محاورات روزمره نیز ولایت به محلی خارج از پایتخت اطلاق می‌شود. همانند واژه Province در زبان فرانسه امروز. ولی فرسویک جدید، اصطلاح ولایت هنوز به معنای واحد منطقه‌ای پیشین خود است.

34- W. Hardy Wickwar, "Pattern and Problems of Local Administration in the Middle East," *Middle East Journal* 12 (Summer 1958): 250-51.

35- Rika Gyselen, *La Geographie administrative de l'Empire Sassanide* (Paris: Groupe pour l'Etude de la Civilisation du Moyen Orient, 1989), 38. See also Michael G. Morony, "Continuity and Change in the Administrative Geography of Late Sasanian and Early Islamic al-Iraq," *Iran* 200(1982).

بین‌المللی خود را دارد، برای مثال می‌توان به پاکستان، قزاقستان و حتی «بنتوستان» آفریقای جنوبی اشاره کرد.

۳۶- علاوه بر این در بسیاری از موارد این مرزها بنوعی به پهنای بیشتری معین شدند. برای مثال کاشان که از شهرهای مرکزی ایران است در محدوده آستان هوم، یعنی هر کنار مازندران قرار گرفت و اراک نیز در دل استان اول، یعنی گیلان. حال آن که گیلان و مازندران هر دو از استان‌های کرانه دریای خزر بودند. منطق ژاکوین نهفته در این تصمیم دقیقاً با منطق همان برنامه تحقق نیافته‌ای مطابقت دارد که قرار بود فرانسه را به دیپارتمان‌هایی مربع‌گونه، با ضلعی معادل

۷۲ کیلومتر تقسیم کند. بنگرید به، Remond and Blanc, *Collectivites*, 72.

37- See Atabaki, *Azerbaijan. The Text of the Agreement* is on pp. 185-89.

۳۸- اگر چه امکان دارد که موضوع به نحو دیگری بوده باشد، ولی تذکر این نکته نیز بی‌فایده نیست که تقسیم ایالت آذربایجان به دو حوزه شرقی و غربی مدت‌ها پیش از طرح موضوع خودمختاری در سال‌های بعد از جنگ جهانی، صورت گرفت.

۳۹- با توجه به تعیین استان شدن اردبیل به شبه افداسی در جهت تفرقة آذربایجان، جهت حکومت راحت تر آن، در نظر داشتن این موضوع مهم است.

۴۰- برای آگاهی از بررسی ای کسه این گسایش را در مسورد خراسان مسورد توجه قسار داده است بنگرید به غلامرضا نایب حسین پور «تقسیمات کشوری»، تحقیقات جغرافیایی، ۱/۳ (تابستان ۱۳۶۷) گرایش مشابهی را نیز می توان در ترکیه دید که از دوره عثمانی ها تا به سال های جمهوری، شاهد افزایش تعداد این مناطق است.

۴۱- آستارا که در کناره دریای یازندران و در جوار جمهوری آذربایجان قرار دارد، در فاصله ۷۰ کیلومتری اردبیل است و راه سستی آن به دریا محسوب می شده است. با انضمام آستارا به حوزه اداری گیلان، اینک استان مزبور کل کرانه غربی ایران در کناره خزر را در بر می گیرد. در دائرة المعارف فارسی (مدخل آستارا) تاریخ این نقل و انتقال ۱۹۶۰ و در انسیکلوپدی ایرانیکا ۱۹۶۳ ذکر شده که خود از دشواری های تحقیق و بررسی در این زمینه حکایت دارد.

۴۲- تماشای زندگی، شماره ۲-۱ (فروردین-اردیبهشت ۱۳۷۲).

43- Farrokh Zamani Ashtiani, Die Provinz Ostazərbaycan: Studie zu einem raumplanerischen Leitbild aus geographischer Sicht (Bern: Arbeitsgemeinschaft Geographica Bernensia, 1979), 98. This book is in both German and English.

۴۴- برای مثال هنگامی که در سال های دهه ۱۹۵۰ طرح توسعه کشت و صنعت در دشت مغان پیاده می شد، تنها راه مناسب موجود آن راه تبریز ارتباط می داد، حال آن که به اردبیل نزدیکتر بود.

45- Sharbatoghlic, Urbanization and Regional Disparities, 124-134.

۴۶- براساس سالنامه آماری استان های آذربایجان شرقی و اردبیل در سال ۱۳۷۲. اگرچه آمار موجود در ایران ضرورتاً دقیق نیستند ولی از لحاظ بررسی های تطبیقی می توان از آنها استفاده کرد.

۴۷- بنگرید به رضایر عبدالملکی «گله ها دلگیری ها پایان گرفت» تماشای زندگی، ۱۰۰.

۴۸- روزنامه رسمی، مذاکرات جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، جلسه ۶۹، شماره ۱۳۹۶۳، ۲۴ دی ۱۳۷۱.

۴۹- مجموعه قوانین سال ۱۳۶۲ (تهران: شرکت سهامی روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۳)، ص ۱۷۰.

ششکده مطالعات فرهنگی

۵۰- اهمیت این دو شهر چه در تأسیس و چه در پایان حقوقیه در طول تولد استقامت فرهنگی.

۵۱- منب شفاهی.

۵۲- برای بحثی پیرامون کاربرد پارادایم کربلا در جنگ ایران و عراق، Haggay Ram, Myth and Mobilization in Revolutionary Iran: The Use of the Friday Congregational Sermon (Washington, D.C.: American University Press, 1994), 206-22.

۵۳- بهار آذربایجان، اول مهر ۱۳۷۱.

۵۴- همان، اول اسفند ۱۳۷۱، تماشای زندگی، ۴۷-۴۱.

۵۵- این فهرست به همین ترتیب منعکس شده است. بهار آذربایجان، اول دی ۱۳۷۱.

۵۶- در اشاره به یکی از نشانه های کمبود خدمات در اردبیل از فقدان چاپخانه ای که بتواند انتشار روزنامه ای را تقبل کند، می توان سخن گفت. این نشریه در تهران منتشر و برای توزیع به اردبیل ارسال می شود.

۵۷- برای آگاهی از جوانب مختلف این سفر بنگرید به بابا صفری، اردبیل، ج ۳، صص ۱۴۸-۱۴۴.

- ۵۸- منابع شفاهی.
- ۵۹- تماشای زندگی، ش ۲۶.
- ۶۰- کیهان، ۱۳ مهر ۱۳۷۰.
- ۶۱- به نقل از کیهان، ۱۵ مهر ۱۳۷۰.
- ۶۲- متن مزبور در بهار آذربایجان اول اردیبهشت ۱۳۷۰ منعکس شده است.
- ۶۳- همان.
- ۶۴- برای آگاهی بیشتر در زمینه این انتخابات بنگرید به: See David Menashri, "The Domestic Power Struggle and the Fourth Iranian Majles Elections," *Orient* 33,3 (September 1992); and Farzin Sarabi, "The Post-Khomeini Era in Iran: The Elections of the Fourth Islamic Majles," *Middle East Journal* 48,1 (Winter 1994).
- ۶۵- حتی با توجه به محدودیت‌هایی که از لحاظ نائید کاندیدها در انتخابات ایران وجود دارد، به سخی می‌توان گفت که این سه بالاترین آراء را کسب کرده بودند. در مقاله‌ای مهم و آمیخته با اشارات و کتابت فراوان، به نوعی اعمال نظر اشاره شده است. بهار آذربایجان، ۱۶ شهریور ۱۳۷۱.
- ۶۶- بهار آذربایجان، اول خرداد ۱۳۷۱.
- ۶۷- همان، ۱۶ خرداد ۱۳۷۱، ص ۲.
- ۶۸- منبع شفاهی.
- ۶۹- مشارالیه که در واقع از چهره‌های پیشان گناباد و اسلی جمهوری اسلامی است در این تحولات ناشی از رقابت جناح‌های مختلف در بین ارتحال امام (ره)، از مسخه کناره گرفته است.
- ۷۰- از اهالی مشکین شهر- در نزدیکی اردبیل- و سخنگوی مجلس خبرگان.
- ۷۱- ریاست سابق ستاد نیروهای مسلح و یکی از افسران عالی‌رتبه ارتش. برای آگاهی بیشتر بنگرید به *Les cahiers de l'Orient*, 5 (1987): 250.
- ۷۲- بهار آذربایجان، ۱۶ تیر و ۱۶ شهریور ۱۳۷۱.
- ۷۳- همان، اول شهریور ۱۳۷۱.
- ۷۴- همان، اول مرداد ۱۳۷۱.
- ۷۵- منبع شفاهی.
- ۷۶- بهار آذربایجان، اول مرداد ۱۳۷۱.
- ۷۷- همان، ص ۲.
- ۷۸- همان، ۱۶ مرداد ۱۳۷۱.
- ۷۹- همان، اول مهر ۱۳۷۱.
- ۸۰- همان، ۱۶ مهر ۱۳۷۱.
- ۸۱- چنین به نظر می‌رسد که آیت‌الله خامنه‌ای خود شخصاً برای جلوگیری از تقسیم استان خراسان مذاخه کرده باشد. بنگرید به سخنرانی علی محمد غریبانی در خلال مساحت نخستین شور این لایحه. روزنامه رسمی، ۲۲ دی ۱۳۷۱.
- علاوه بر این چنین شایع بود که عدم امکان تصمیم‌گیری در انتخاب یک مرکز مناسب نیز در این امر دخیل بوده است.
- ۸۲- منابع شفاهی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

۸۳- بهار آذربایجان، اول آبان ۱۳۷۱

۸۴- همان، ۱۶ آبان ۱۳۷۱

۸۵- همان، اول آذر ۱۳۷۱

۸۶- همان، ۱۷ آذر ۱۳۷۱

۸۷- همان، اول دی ۱۳۷۱، همچنین تماشای زندگی، ۴۸-۵۰.

۸۹- ظاهراً بین واژه‌های میانی و میانه‌اش اشتباهی پیش آمده بود.

۹۰- روزنامه رسمی، جلسه ۹۸، شماره ۱۴۰۵۲، ۲۲ فروردین ۱۳۷۲

91- See Seyed Kazem Sajjadpour, "Iran, the Caucasus, the Central Asia," in *The New Geopolitics of Central Asia and its Borderlands*, ed. Ali Banuazizi and Myron Weiner (Bloomington: Indian University Press, 1994).

۹۲- اگرچه در این مرحله برای جامعه ارمنی تبریز نگرانی‌هایی حاصل شده بود ولی پس از صدور اعلامیه‌ای از سوی رهبران دینی ارومیه در تهران منی بر محکومیت جنگ قریباغ، این اتهامات فروکش کرد.

۹۳- مع هذا در ۷ مرداد ۱۳۷۲ امام جمعه اردبیل، آیت الله مروج به سمت نماینده دفتر رهبری نیز منصوب شد.

بهار آذربایجان، ۱۵ مرداد ۱۳۷۲

۹۴- رسالت، ۱۰ و ۱۳ مرداد ۱۳۷۳

۹۵- گذشت از مقالات عباس عبیدی در روزنامه سلام (۲۲ تا ۲۵ مرداد ۱۳۷۳) در دیگر نشریات ایران، توجه چندانی به این بحث نشد.

۹۶- همان، ۱۵ مرداد ۱۳۷۳

۹۷- رسالت، ۲۱ و ۲۲ خرداد ۱۳۷۳

۹۸- همان، ۲۸ خرداد ۱۳۷۳

۹۹- همان، ۱۳ مرداد ۱۳۷۳

۱۰۰- از سوی دیگر حصول اطمینان در این زمینه نیز میسر نمی‌باشد، چرا که روش‌های تجربی در سیاست کاربرد ندارد. هیچ بعید بود که قدرت بسیج و سازماندهی اردبیلی‌ها حتی بدون پیش‌آمد استقلال جمهوری آذربایجان نیز می‌توانست به نتیجه مطلوب برسد.

۱۰۱- در همان روزی که لایحه استان شدن قزوین در مجلس به بحث گذاشته‌شد، نماینده بوکان از دولت خواست که برنامه‌های کردی رادیو و تلویزیون را افزایش دهد و به هزینه‌های خود منی بگو تا منی هزینه تاسیس یک مرکز مطالعات فرهنگ و زبان کردی عمل کند. وی استان شدن بوکان و مضافات را نیز از نظر دور نداشت. بنگرید به رسالت ۱۴ خرداد ۱۳۷۳

۱۰۲- هنگامی که در تهران استان شدن اردبیل جشن گرفته شد نماینده مشکین شهر، به ترکی آذری سخنانی ایراد و قطعه شعری نیز به همین زبان سرود. بهار آذربایجان، اول بهمن ۱۳۷۱

103- David A. Bell, "Lingua Populi, Lingua Dei: Language, Religion, and the Origins of French Revolutionary Nationalism," *American Historical Review* 100 (December 1995).

104- Amir Farman Farma, "A Comparative Study of Counter-Revolutionary Mass Move-

ments during the French, Mexican, and Russian Revolutions with Contemporary Application" (Unpublished D.Phil.diss., Oxford University, 1990).

105- Bryan S. Turner, "Religion and State-Formation: A Commentary on Recent Debates," *Journal of Historical Sociology* 1 (September 1988): 330.

106- برای آگاهی از نمونه‌هایی چند از مواضع ضد ایرانی جمهوری شوروی سابق آذربایجان بنگرید به David Nissman, "The Origin and Development of the Literature of 'Longing' in Azerbaijan," *Journal of Turkish Studies* 8 (1984).

107- برای مثال به نمونه تحولات بریتانیا در جنگ اول جهانی می‌توان اشاره کرد که هم به رشد چشمگیر فعالیت اتحادیه‌های کارگری منجر شد و هم حق رای زنان. بنگرید به Arthur Marwick, *The Deluge: British Society and the First World War* (London: The Bodley Head, 1965), Chaps. 2,3.

108- احداث آسایشگاهی برای جانبازان جنگ در اردبیل که بیش از هر چیز به همت و ابتکار خود یکی از جانبازانی صورت گرفت که پاهایش را در آزادی خرمشهر از دست داده بود، نمونه‌ای است گویا. نمایش زندگی، ۶۶-۶۷.

109- برای آگاهی از نمونه ایران بنگرید به Eric Rouleau, "La Republique Islamique d'Iran confrontee a la societe civile," *Le Monde Diplomatique*, June 1995, 6-7.

110- برای مثال بنگرید به S.N. Eisenstadt, "The Jacobin Component of Fundamentalist Movements," *Contention* 5 (Spring 1996): 159.

111- See, for instance, Diane Singerman, *Avenues of Participation: Family, Politics, and Networks in Urban Quarters in Cairo* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1995).

112- این موضوع در نوشته ذیل مورد بررسی قرار گرفته است H.E. Chehabi, "The Political Regime of the Islamic Republic in Comparative Perspective," in *The Middle East in a New World Order: The Imperative of a Holistic Approach*, ed. Bahman Baktiari, Scott Harrop, and Mohsen Miřani (Gainesville: University of Florida Press, forthcoming).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

کتابخانه